هو العلیم

تبیین وحدت وجود و موجود

بررسی تقریر صوفیه از وحدت وجود

سلسله دروس خارج اسفار اربعه ـ السّفر الاوّل، المسلک الاوّل، المرحلة الاوّلیٰ، المنهج الاوّل، الفصل السابع ـ جلسهٔ پنجاه‌وسوم

استاد
آیةالله حاج سید محمدمحسن حسّینی طهرانی
قدّس الله سرّه

مکتب وحی

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

و ذَهَبَ جماعةٌ أنّ الوجودَ الحقيقيَّ شخصٌ واحدٌ، هو ذاتُ الباری تعالیٰ؛ و الماهيّات أمورٌ حقيقيّةٌ، موجوديتُّها عبارةٌ عن انتِسابِها إلی الوجودِ الواجبيّ و ارتباطِها به تعالیٰ. فالوجودُ واحدٌ شخصیٌ عندَهم، و الموجودُ كلّیٌّ له أفرادٌ متعددةٌ و هی الموجوداتُ. و نَسَبوا هذا المذهبَ إلیٰ ذوقِ المتألّهين.[1]

وحدت وجود و كثرت موجود از منظر ذوق المتألهين

يک طريق و مذهب هست که نسبتش را به ذوق المتألهين می‌دهند و مرحوم حاجی هم اين مطلب را در منظومه[2] آورده بودند. و آن اين است که اين آقايان معتقدند که وجود يک امر حقيقی و يک واحد شخصی است که اختصاص به خداوند متعال دارد، و هيچ‌يک از موجودات، حصّه‌ايو از وجود ندارند؛ خدا دربست همهٔ اين وجود را برای خودش در كيسه كرده است! پس بقيّه چه‌كاره‌اند؟! بقيّه علاّف هستند! همهٔ موجودات ديگر، ماهيّات اصيل و حقيقی هستند و واقعيّت دارند؛ منتها تا جعل به اينها تعلّق نگيرد، اين ماهيّات ظهور و بروز پيدا نمی‌كنند.

---

[1] الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۷۱.

[2] شرح المنظومة، ج ۱، ص ۳۶۲ و ج ۲، ص ۱۱۴.

حالا اینکه چطور اینها این حرف‌ها را می‌زنند؟! والله آدم گاهی‌اوقات نمی‌فهمد که شخصی که یک مسئله‌ای را می‌گوید آیا به لوازمش هم اطّلاع دارد و به تبعات حرفش متبصّر است یا فقط همین لقلقهٔ لسان است؟! درهرصورت، این آقایان قائل به وحدت وجود و کثرت موجود هستند، و موجود را هم نه به‌عنوان اینکه حصّه‌ای از وجود بدانند در ماهیّات؛ مثل ما که قائل به وجود شخصی در اعیان خارج هستیم. [من‌باب‌مثال] الآن این کتاب، یک وجود شخصی دارد و این قلم، یک وجود شخصی دارد، و وجود شخصی این با وجود شخصی آن تفاوت دارد و دوتا است. در عین اینکه اینها ماهیّت دارند و در عین اینکه ماهیّت اینها باعث امتیاز و اختلاف بین این دو شیء شده است، یک وجود شخصی دارند و این وجود شخصی باعث تحقّق این امتیاز و اختلاف است.

تبیین طریقهٔ ذوقُ المتألهین دربارهٔ وجود حقیقی و ماهیات

[امّا] این آقایان معتقدند به اینکه وجود شخصی،

فقط یک وجود است و آن، دربست اختصاص به خداوند متعال دارد و برای او است و به اندازهٔ یک سر سوزنی از این وجود شخصی به کسی نمی‌دهد! تمام وجود را در کیسه کرده است و برای خودش گذاشته است، و یک ذرةُالمثقالی غیر از خداوند متعال هیچ‌کدام از این ماهیّات حصّه‌ای از آن وجود ندارند! پس این ماهیّات چه هستند؟! ماهیّات، امور حقیقی هستند و واقعیّت در اعیان خارجی برای ماهیّات است. منتها چون این ماهیّات نسبت به آن وجود حقیقی دارند، اعیان خارجی را تشکیل داده‌اند، چون انتساب و تعلقی به آن وجود حقیقی دارند، ما در خارج این ماهیّات را می‌بینیم. لولا این انتساب، ماهیّاتی هم نبود! امّا آیا این ماهیّات دارای وجود هستند؟ نه‌خیر! پس وجود در این ماهیّات می‌شود امور انتزاعیّه، نه امور حقیقیّه و تأصلیّه. چون اینها ارتباط و تعلّق به او دارند ما به این ماهیّات می‌گوییم: موجود. پس موجود می‌شود یک امر کلّی ذا افرادٍ مختلفةٍ و انواعٍ متفاوتة و اجناسٍ متمیّزة، همهٔ اینها با همدیگر اختلاف دارند.

البتّه فعلاً امروز یک بحث کلّی از این مسئله

می‌کنیم و بعضی از اشکالاتی را که مرحوم آخوند بر این [مسئله] وارد می‌کند بیان می‌کنیم، و توضیح بیشترش بماند برای یک روز دیگر.

این مطلب در اذواقُ المتألهین وجود دارد. اگر ما تفکیک این [مذهب] را از سایر مذاهب بدانیم، ـ اگرچه مرحوم آخوند بعداً در فصول دیگر راجع به این قضیّه توضیح می‌دهد و بحث می‌کند، امّا ایشان حالا استطراداً آمدند این مسئله را مطرح کرده‌اند و ما هم در اینجا به همین مقدار توضیح می‌دهیم ـ تفکیک بین این طریقه و بین طریقهٔ معروف خود آخوند و بین طرق دیگر، ممکن است که برای انسان مفید باشد.

پس بنابراین در طریقهٔ ذوقُ المتألهین آنچه که هست این است که وجود، دربست برای یکی است و هیچ سهمی از وجود غیر از واجب‌الوجود ندارد، حتّی به اندازهٔ سر سوزن! این پیغمبر با این عظمت، به اندازهٔ بال پشه سهمی از وجود ندارد! چون ممکن [الوجود] است. [اگر] شما تمام این عوالم امکان را نگاه کنید، به اندازهٔ بال مگس سهمی از وجود

ندارند! پس اینها چه هستند؟ اینها ماهیّت هستند! این چیزی که الآن در دست من است، مگر ماهیّت نیست؟! بله، سنگین است و از امور حقیقی هستند. [حالا آیا] این امور حقیقی از خودشان آمده‌اند؟! نه‌خیر، این حرف را هم نمی‌زنیم، [بلکه می‌گوییم:] در این وسط، خدایی در کار است، این خدا می‌آید و این ماهیّات را در خارج سیخ می‌کند و ما می‌بینیم که مثلاً یک زید در خارج تحقّق پیدا کرد! فقط کاری که خدا می‌کند این نیست که به این ماهیّات وجود بدهد، بلکه وجود برای خودش است. کاری که می‌کند فقط این است که سیخ می‌کند! حالا اینکه این سیخ چیست نمی‌دانیم! آیا سیخ است یا سوزن است یا دیلم است یا بیل است و یا... ! درهرصورت تمام این ماهیّات عبارت‌اند از حقایقی که آن حقایق هیچ‌گونه ارتباط و هیچ‌گونه علقه و هیچ‌گونه اشتراک و هیچ‌گونه اتّحادی با آن وجود واجب‌الوجود ندارند! اصلاً ربطی به یکدیگر ندارند! آن واجب‌الوجود ماهیّتُه انیّته، و غیر از وجود چیز دیگری ندارد! امّا این ماهیّات ابداً و اصلاً ارتباطی ندارند و هیچ مابه‌الاشتراکی بین ماهیّات و بین وجود

واجب‌الوجود نیست! این ماهیّات عبارت‌اند از مثلاً گردو، پنیر، شکر، عسل، درخت، دریا، کوه، آجر، کلنگ و... . درحالی‌که وجود واجب، یک حقیقت ناشناخته‌ای است که ماهیّت ندارد، و یک سدّ سکندر بین آن حقیقت و بین این ماهیّات کشیده شده است و این‌دو را از همدیگر جدا کرده است و هیچ مابه‌الاشتراکی بین ممکنات و بین وجود واجب وجود ندارد! این را می‌گویند: ذوقُ المتألهین! ماشاءالله واقعاً دیگر خیلی عالی است و از این بهتر نمی‌شود!!

اشکال به عقیدهٔ ذوق المتألهین

خب [حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که] این ماهیّات از کجا پیدا شده‌اند؟! [آیا] خودشان یک‌دفعه از زمین سبز شدند؟! خودشان درآمدند؟! خودشان صبح یکدفعه بلند شدند دیدند یک زیدی درست شده است؟! نه آقاجان! یک صغری‌ای بوده در این وسط، یک اکبر آقایی هم این وسط بوده، اینها با هم یک کارایی کردند، حالا نمی‌دانیم! این [امور] به ما مربوط نیست و یک‌دفعه این آقا پسر که اسمش

غضنفر است [به دنیا آمده است.] هیچ ماهیّتی بدون علّت درست نمی‌شود!

پاسخ به‌اشکال: جعل و ارتباط، علّت تحقّق ماهیّات

خب علّتِ در تحقّق ماهیّات چیست؟ جعل است. جعل یعنی ارتباط؛ این ماهیّات با آن وجود شخصی ارتباط دارند. آن‌وقت به اشکالاتی که در اینجا وارد می‌شود کار نداریم! کار نداریم که جعل به چه چیزی تعلّق می‌گیرد؛ آیا جعل به ماهیّت تعلّق می‌گیرد؟ آیا بین علّت و معلول و... سنخیّت وجود دارد؟ راجع به اینها بحثی نمی‌کنیم و وارد آنها هم نمی‌شویم. ولی آنچه که فعلاً مطرح می‌کنیم این است که مسلک اینها این است که می‌گویند: ماهیّات، خودشان از زمین سبز نشده‌اند! چون اینها ممکن‌اند و امکان ذاتی را نمی‌توانند از اینها دفع کنند، و هر شیء ممکن ذاتی، در وجود خودش مفتقر به غیر است و مفتقر به علّت دیگری است که آن علّت به این تحقّق بدهد؛ حالا [فرقی نمی‌کند که] یا وجود بدهد یا هر چیز دیگری را بدهد. خلاصه، این خودش به‌تنهایی نمی‌تواند کاری انجام بدهد و

نیاز به غیر دارد. و غیر را می‌گویند: ارتباط.

پس این ماهیّات، با آن وجود عینیِ شخصی مرتّبط هستند. این ارتباط یعنی چه؟ شما اسم این ارتباط را چه می‌گذارید؟ اگر شما این ارتباط را اضافهٔ اشراقیّه می‌دانید، اضافهٔ اشراقیّه که معنا ندارد! ـ ایشان در اینجا اشکالاتی می‌کنند که بعداً آنها را بیان می‌کنند. یکی از آن اشکالات این است که این نحوهٔ ارتباط چگونه است؟ ـ یا این اضافه، اضافهٔ مقولیّه است که لازمه‌اش این است که قبلاً ماهیّتی باشد، منسوب و منسوب‌الیه هر دو وجود داشته باشند و بین آنها هم نسبت برقرار باشد. اگر شما این اضافه را اضافهٔ مقولیّه نمی‌دانید و اضافهٔ اشراقیّه می‌دانید، پس بنابراین، اصالةُ الماهیّة از کجا آمد؟! چرا این ماهیّت اصل شد؟! آیا ماهیّت از ناحیهٔ جاعل به او افاضه شده است؟! او که ماهیّت ندارد! شما خودتان گفتید که وجودِ واحدِ شخصی است و ماهیّته عین انیّتُه! وقتی که یک وجود واحد شخصی باشد و سراسر وجودش وجود باشد، [دیگر ماهیّت از کجا آمد؟!] مثل اینکه فرض کنید که من

باب‌مثال، شما ماست دارید، ماست را به شیر بزنید و آن شیر تبدیل به ماست می‌شود. امّا فرض کنید از درون ماستِ شما که دیگر کدو درنمی‌آید، دیگر چغندر که درنمی‌آید، خیار که دیگر از داخلش درنمی‌آید! این ماست خیلی هنر داشته باشد این است که اگر از این مایه به شیر بزنید، آن شیر را مثل خودش بکند و به ماست تبدیل بکند! امّا اینکه [مثلاً] این ماست را داخل ظرفی بگذارید و بعد از یک ساعت درِ آن را بردارید و یک کیلو خیار داخلش باشد، یا اینکه دوتا چغندر دربیاید، این نمی‌شود! چون سنخیّت لازم است!

وجودی که اصلاً دارای ماهیّت نیست و اصلاً به‌طورکلّی امکان ندارد، چگونه این وجود، ماهیّت جعل می‌کند؟! وجود را که برای خودش نگه داشته و به او نمی‌دهد، پس چه چیزی به این می‌دهد؟! ماهیّت می‌دهد! می‌گوییم: این که اصلاً ماهیّت ندارد! [آیا] ذات پروردگار پنیر است؟! ذات پروردگار شلغم است؟! آیا ذات پروردگار چغندر است؟! این چیزها نیست! اینها حدود وجود است. پس اگر خداوند متعال افاضه می‌کند باید وجود

شخصی افاضه کند. منتها در افاضهٔ وجود شخصی، چون این وجود شخصی دارای مراتب تشکیکی است، شکل می‌گیرد. شما اسم این را شلغم می‌گذارید و اسم آن را هویج می‌گذارید، امّا وجود به اینها نمی‌دهد، پس چه چیزی به اینها می‌دهد؟ ماهیّت می‌دهد! ماهیّت از کجا آمد؟! کجای وجود خداوند هویج خوابیده است؟! کجای وجود خداوند چغندر خوابیده است؟! این که فقط وجود تنها است! این اشکالاتی است که بر این مطلب وارد می‌شود. اما صحبت در این است که به این طریقه می‌گویند: طریقهٔ ذوقُ المتألهین.

دیدگاه ذوق المتألهین نسبت به وحدت وجود

یادمان باشد که در طریقهٔ ذوق المتألهین وجود، وجود واحد است، دربست است، ربطی به هیچ‌کس ندارد، آن وجود در کیسه و صندوق است و فقط برای خدا است، بقیّهٔ موجودات به اندازهٔ سر سوزنی از این وجود نصیب ندارند! پس این وجودات چه هستند؟ آیا امور اعتباری هستند؟ نه‌خیر، امور حقیقی هستند! ما می‌بینیم که اگر کلنگ را بر سر

بزنیم سر می‌شکند! پس امور حقیقی است و اعتباری نیست! حالا مرتّب بر سر بزن و بگو اینها اعتباری است!! مسئله‌ای نیست، یکی دیگر هم بر سرت بزن!! خلاصه، اینها امور حقیقی است. امور حقیقی یعنی چیزی است که [مثلاً اگر انسان آن را به خودش بزند] دردش می‌آید! [یا مثلاً] امور حقیقی چیزی است که آدم [از آن] خوشش می‌آید! اینها امور حقیقی است، ولی خیال [یعنی امور خیالی یا اعتباری] چیزی نیست [تا اینکه] این‌گونه [اثر داشته] باشد.

[حالا] این امور حقیقی چطور پیدا شده‌اند؟! آمدیم سراغ پیدا شدنشان و خلقشان و ایجادشان و وجودشان. می‌گوییم: وقتی که عنایت ازلی و لطف پروردگار به این ماهیّات تعلّق گرفت این ماهیّات وجود شدند. پس صرف یک تعلّق و صرف یک ارتباط بدون اینکه از آن وجود در اینها برود، ابداً [این‌طور نیست]! وجود دربست و در کیسه برای خدا است. این ارتباط و تعلّق باعث شده است که اینها در خارج ظهور پیدا بکنند. وقتی که در خارج ظهور پیدا کردند ما یک وجود انتزاعی از اینها

می‌گیریم و به باب اشتقاق می‌بریم و یک «موجودٌ» هم درست می‌کنیم و این «موجودٌ» را بر این ماهیّات حمل می‌کنیم؛ وقتی که در خارج درست شد پس «موجود» می‌شود یک امر انتزاعی و یک امر عقلی، نه یک امر واقعی و خارجی. «موجود» یک امر انتزاعی می‌شود که ما بر اینها حمل می‌کنیم و می‌گوییم: پس بنابراین «زیدٌ موجودٌ».

نفی دیدگاه سوفیستی از آموزه وحدت وجود

می‌گوییم پس بنابراین «زیدٌ موجودٌ». «زیدٌ موجودٌ»یعنی چه؟ آیا یعنی مثل خدا؟! استغفرُ الله ربّی و أتوبُ الیه! شما به خدا می‌گویید: موجود، به این قلم هم می‌گویید: موجود؟! آیا خجالت نمی‌کشید؟! من در مشهد در مجلسی بودم که یکی از این آخوندها می‌گفت:

«این فلاسفهٔ بی‌دین چه می‌گویند؟! به خدا می‌گویند: موجود، به این دانهٔ کبریت هم می‌گویند: موجودٌ!»

[من‌باب‌مثال حالا چون شما به آب دریا می‌گویید: آب،] آیا به این آبی که در این استکان هست نباید بگویید: آب؟! آیا باید بگویید: هویج است؟! آب، آب است دیگر؛ حالا آن آب دریا است و این آب یک استکان است! یا اینکه [من‌باب‌مثال]

اگر شما به فیل بزرگی حیوان بگویید آیا دیگر به یک مورچهٔ کوچک نباید حیوان بگویید و اصلاً به‌حساب نمی‌آید؟! اطلاق یک مفهوم بر دو مصداقی که اینها مصداق یک مفهوم هستند اشکالی ندارد! حالا چه اشکالی دارد که ما به خدا بگوییم: موجود ولی موجودی که سر و ته ندارد، و به این دانهٔ کبریتِ این‌قدر هم بگوییم: موجود، موجودی که این‌قدر حد دارد؟! این که دیگر اشکالی ندارد!

بله، درست است! این افراد، می‌آیند وجود را یک امر اعتباری می‌دانند! عوام هم همین‌گونه هستند؛ این عوام که از وجود هیچ‌گونه برداشتی ندارند، وقتی که به ماهیّات نظر دارند، وجود را اختصاص به ذات باری می‌دانند و نظرشان به همین ماهیّات است. البتّه آنها موجودیّت را ادراک می‌کنند، منتها به تکثّر در موجودیّت قائل هستند.

علیٰ‌أیّ‌حال، در این مسلک ذوق المتألّهین آنچه باید مورد دقّت قرار بگیرد این است که ماهیّات سهمی از وجود ندارند. سهم وجود دربست و به‌طورکلّی برای خدا است! ماهیّات امور اعتباری هستند، و به‌صرف ارتباط اینها به ذات باری تعالیٰ،

ما به اینها موجود می‌گوییم. اینها وجود ندارند و همه‌اش خواب و خیال است! پس اینها چه هستند؟ ماهیّات هستند، امور حقیقی هستند، امور خارجی هستند، ربطی هم به خدا ندارند، ذات خدا مبرّای از اینها است و اینها هم مبرّای از ذات خدا هستند! هیچ ارتباطی هم بین این‌دو نیست؛ او ماهیّته انیّته و این هم عین ماهیّت و عین حدود است! پس بنابراین، فقط تعلّق است که موجب بروز و ظهور اینها شده است. این یک مسلک.

بیان تقریری اشتباه از موضع صوفیّه

مسلک دیگری که مرحوم حاجی در این تعلیقه می‌فرمایند ـ تعلیقهٔ بسیار خوبی است؛ البتّه نکاتی دارد که بعداً عرض می‌شود. ـ این است که بعضی‌ها قائل به وحدت وجود و وحدت موجود هستند؛ این طریق را به بعضی از صوفیّه نسبت داده‌اند.[1] البتّه در این انتساب و تعبیری که آقایان از این مسلک می‌کنند جای صحبت است. و آن‌طورکه به ذهنم می‌رسد در بحث منظومه هم در مورد این مسئله صحبت شد.

---

[1] الحکمة المتعالیة (دار احیاء التراث)، ج ۱، ص ۷۱، تعلیقه ۱.

حتّی خود مرحوم حاجی هم شاید چنین برداشتی کرده‌اند. البتّه ایشان در اینجا خیلی توضیح نمی‌دهند ولیکن یادم هست که در آنجا توضیحی داده‌اند[1] و بعضی از آقایان مقرّرین بحث‌های منظومه هم‌چنین برداشت اشتباهی داشتند. آنها می‌گویند: منظور صوفیّه از مسئلهٔ وحدت وجود و موجود این است که به‌طورکلّی یک وجود شخصی و واقعی و خارجی بیشتر نیست و آن وجود، اختصاص به ذات باری تعالیٰ دارد و یک موجود هم بیشتر نیست، ﴿كَسَرَابِۢ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡـَٔانُ مَآءً﴾.[2]

اینکه می‌گوییم یک موجود بیشتر نیست، معنایش چیست؟ این‌طورکه به اینها نسبت می‌دهند این است که می‌گویند: تمام آنچه در عالم خارج می‌بینیم همه خواب و خیال است و اصلاً واقعیّت ندارد! یک موجود در خارج بیشتر نیست! یعنی یک امر واقعی بیشتر در خارج نداریم! پس این درخت و شجری

---

[1] .شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۱۵.

[2] سوره نور(۲۴) آیه۳۹. الله شناسی ، ج ۲، ص ۱۸:
«اعمالشان همچون آب‌نما و سرابی می‌باشد که در زمین هموارى قرار دارد، به‌طورى‌که شخص تشنه‌کام آن را آب گمان می‌نماید.»

که می‌بینیم چیست؟ این آسمان و زمینی که در اینجا مشاهده می‌کنیم چیست؟ این تفاوت و اختلاف بین انسان و حیوان و شجر و مَدَر و نبات و جماد چیست؟ می‌گویند: همهٔ اینها خواب و خیال است! اینها اصلاً واقعیّت ندارند! ما اصلاً انسانی نداریم، حیوانی نداریم، بلکه خیال می‌کنیم! همان‌طور که آدمی که در خواب اضغاث و احلام و چیزهای دیگری را می‌بیند و وقتی که بیدار می‌شود می‌بیند واقعیّتی نیست، بلکه فقط صُوری بوده امّا آن صورت واقعیّت خارجی نداشته است؛ دقیقاً مثل بچه‌ای که در ذهن خودش انیاب اغوالی[1] ترسیم و تصوّر می‌کند و مرتّب می‌گوید: مادر، لولو و غول و... ! هرچه می‌گویند: چیزی نیست، بخواب! می‌گوید: نه، غول [اینجا است! غول هیچ وجود خارجی ندارد ولی ترسیم ذهنی [بچه] هست. اگر ترسیم نمی‌کرد که نمی‌ترسید! [پس] این تصوّر و ترسیم ذهنی [او] است که خیال می‌کند در خارج وجود دارد، ولی در واقع در خارج نیست. پس تصوّر او است که این

---

[1] دهخدا: نیش‌های غولان، برای وجود وهمی.

تصوّر را حاکی از خارج می‌بیند، ولی در خارج غیر از یک وجود واحد چیز دیگری نیست. این را من هی دارم توضیح می‌دهم تا اینکه مسئله خوب جا بیفتد.

پس بنابراین، طریقهٔ صوفیّه آن‌طوری‌که این آقایان تقریر می‌کنند معنایش این است که تمام آنچه که در عالم هست، همهٔ اینها خواب و خیال است و همهٔ اینها اوهام و عکوس و تصاویر و تخیّلات است، ولی در خارج غیر از یک وجود واحد که پروردگار متعال است و غیر از یک موجود که باز خود خداوند متعال است هیچ چیز دیگری وجود ندارد!

لذا بعضی‌ها که این مسئله را به بعضی از صوفیّه نسبت داده‌اند، اشکال کرده‌اند: درحالی‌که ما در خارج اشیاء متفاوت را می‌بینیم، اختلاف بین زید و عمرو را می‌بینیم، اختلاف بین ماهیّات مختلفةُ الحقائق و الانواع را می‌بینیم، اختلاف بین جنس و فصل و شجر و مدر و مجرّدات و مادیّات بانحائها و اقسامها را می‌بینیم! این اختلافی را که می‌بینیم یا باید قائل به سوفسطایی بشویم و اصلاً عالم اعیان را در

خارج انکار کنیم و یا بالأخره برای این چاره‌ای بیندیشیم و یا بگوییم که هیچ چیزی نیست و هرچه ما می‌بینیم خیال است! سوفسطایی‌ها این‌طور می‌گویند دیگر! درحالی‌که این‌طور نیست. پس آنچه در خارج هست چیست؟ این چه واقعیّتی دارد؟ لذا این را یک مذهب شبیه به جنون معرفی کرده‌اند که اینها خودشان هم نمی‌فهمیدند چه می‌گویند! نشسته‌اند پای منقل و حرفی زده‌اند! در خواب و خیال این مطلب را گفته‌اند! حرفی است که از روی مشاعر برنخواسته است و حرفی است که به پشتوانهٔ منطق و عقل و برهان زیور نبسته است بلکه براساس توّهمات چنین صحبتی کرده‌اند![1] این یک مطلب است و البتّه بعداً می‌آید.

تقریر دقیق مراد صوفیّه از وحدت شخصی وجود

ولی یادم هست که در همان بحث منظومه عرض کردم که این حرف صحیح نیست. کسی که قائل به

[1] مجموعه آثار شهید مطهّری، ج ۹، ص ۷۵.

وحدت وجود و موجود است نمی‌خواهد بگوید: ما در خارج اصلاً ترشی نداریم و اصلاً شیرینی نداریم! من گفتم: همان کسی که قائل به این [مطلب] است، وقتی که می‌خواهد چایی بخورد آیا با قند یا نبات می‌خورد یا با قره‌قروت؟ کدامش را می‌خورد؟ چرا به جای [نبات و قند، قره‌قروت] را در دهانش نمی‌گذارد؟! یا باید بگوییم: اینها دیوانه هستند و تابع مکتب سوفسطایی هستند یا اینکه بگوییم: این حرفی که اینها زده‌اند یک واقعیّت است.

منظور اینها از واقعیّت وحدت شخصیّهٔ وجود و وحدت موجودیّت موجود، این است که اگر ما در عالم اعیان خارج نگاه کنیم، همان‌طور که در سلسلهٔ طولیّهٔ علّیه، علّت را عین معلول و ظهور او می‌دانیم، همین‌طور از نقطه‌نظر سلسلهٔ عرضیّه، تمام معالیل را یک وجود می‌دانیم و یک موجود می‌دانیم، إلا اینکه صور در اینجا تفاوت پیدا کرده است.

و قائل به مسئلهٔ وحدت وجود بالأخره به این نقطه می‌رسد که باید قائل به مسئلهٔ وحدت موجود باشد! نه‌اینکه اینها بگویند: ما اصلاً ترشی و شیرینی در خارج نداریم و اوهام است! می‌فهمد دهانش

شیرین شده است، این را که نمی‌تواند انکار بکند، چرت و پرت هم که نمی‌خواهد بگوید! منظورش این است که این ترشی و این شیرینی، این غنم و این بقر، این جماد و این نبات، اینها موجودیّت مستقلهٔ درقبال موجودیّت آن وجود واجبی ندارند، وجود همهٔ اینها وجود رابط است، یعنی عینُ التعلّق است و یک وجود واحد هست که در عالم خارج به صور مختلفی درآمده است. ما اسم هر صورت را یک وجود شخصی می‌گذاریم؛ خب بگذاریم چه اشکالی دارد؟! ما اسم هر صورت را یک موجود می‌گذاریم؛ خب بگذاریم، این اشکال ندارد! موجودی که اینها در صدد ردّ و انکار آن هستند، آن موجود، موجودیّت مستقلهٔ بحیاز وجود بسیط است و درقبال وجود بسیط است[استقلالاً] و به‌عنوان تکّهٔ جدا شدهٔ از آن وجود بسیط است. یعنی وجود بسیط یک تکّه‌اش می‌شود این و یک تکّه‌اش می‌شود آن. می‌گوید: این نیست بلکه آنچه در خارج هست وجود واحد است.

من‌باب‌مثال یک‌وقت شما خمیر را به‌صورت یک

کاسه درمی‌آورید، این می‌شود وجود واحد. آن را در کناری می‌گذارید و همه هم می‌بینند که این یک وجود است. یک‌وقت همین خمیر را روی شانه می‌گذارید و برایش دُم و سر و... درست می‌کنید، بعد طرف می‌آید و از یک طرف نگاه می‌کند می‌گوید: این خمیر، سر است. چون نمی‌تواند طرف دیگر را ببیند بلکه فقط یک طرفش را نگاه می‌کند. شخص دیگری می‌آید و نگاه می‌کند و می‌گوید: این خمیر به‌صورت دُم درآمده است. حالا پرده را کنار می‌اندازیم، می‌گوید: آن چیست که آن طرف رفته و دراز شده است؟! می‌گوییم: این همان خمیر است که این‌طور کردیم. می‌گوید: این چیست که این طرف گرد شده است؟ می‌گوییم: این هم خمیر است که این‌طور گِردش کرده‌ایم و حالا می‌خواهیم داخل تنور بگذاریم. این دراز و گرد شدن و دُم درآوردن و سر درآوردن از دید ما است. امّا کسی که یک‌مقدار دیدش قوی‌تر باشد و همهٔ پرده‌ها را کنار بزند می‌گوید: همهٔ اینها یکی‌اند. یعنی این و این و این، همه یک امر واحد است. یک خمیر است که صورت‌های متفاوت پیدا کرده است. اسم این را

وحدت وجود و موجود می‌گذارند.

وحدت وجود یعنی مایه یکی است، و وحدت موجود یعنی هویّت خارجی هم یکی است. یک‌وقت شما تکّه‌ای را از آن جدا نکرده‌اید و یک‌وقت یک تکّه از آن را جدا می‌کنید، این کثرت موجود می‌شود. وحدت وجود دارد؛ البتّه از باب تقریب. وحدت در مایه دارد؛ [یعنی] این مایه همان مایه است، این آب و آرد و نمک است و آن هم آب و آرد و نمک است. مایه یکی است، موجود دوتا است. داریم می‌بینیم که یکی اینجا هست و یک متر آن‌طرف‌تر هم یک موجود دیگری هست. یک‌وقت هنوز جدا نکرده‌ایم، یعنی تمام این صورت‌ها به همدیگر چسبیده‌اند، الان در اینجا چند تا موجود داریم؟ یک موجود داریم.

رد تنافی موجودیّت کثرات با وحدت وجود

این آقایان بندگان خدا صوفیّه این را می‌گویند: در عوالم عرْضیّه وقتی که اشیاء مختلفی هست، اینها وجود مستقلی در حیال دیگری و به حذای دیگری ندارند که جدای از این باشد. اگر این قضیّه را

بردارید و آن را هم بردارید و آخر آن را نگاه کنید می‌بینید که هر دو به یک جا ختم می‌شود و همهٔ راه‌ها به روم ختم است. یعنی [ما] وجود زید و وجود عمرو را به دو صورت می‌بینیم، امّا واقعیّت هر دوی اینها یکی است. مثل شخصی که در مقابل ده آینه ایستاده و ده جهت مختلف در اینجا به خود گرفته است، آینه‌ای که در سمت راست است، او را از این قسمت نشان می‌دهد، جلویش را نشان نمی‌دهد، فقط قسمت راست را نشان می‌دهد، آینه‌ای که در زاویهٔ دیگری قرار گرفته است، کمی قیافه را به گونهٔ دیگری نشان می‌دهد، همین‌طور آینه‌ای که در مقابل است همهٔ اعضای جلو را نشان می‌دهد، همان‌طور بیاییم عقب‌تر چیزهای دیگری نیز پیداست.پس بنابراین، شما می‌بینید که ده آینهٔ مختلف که در کنار همدیگر قرار گرفته است، هر کدام از اینها یک موجودیّت دارند، به‌نحوی که اگر کسی [به خود زید] نگاه نکند و به یک زاویهٔ آینه نگاه بکند می‌گوید زید این است؛ جلو و عقب و این‌طرف و آن‌طرف را ندیده و بعد می‌گوید: زید این است. اگر کسی فقط یک آینه برایش باز بشود و نگاه به آن

ذوالصورة و عاکس نکند و فقط عکس را ببیند می‌گوید: زید فقط همین است. بنابراین «هر کسی از ظنّ خود شد یار من»[1] است. این را می‌گوییم: کثرت موجودِ اعتباری. چرا اعتباری [می‌گوییم]؟ چون تمام اینها تا وقتی هست که [زید] تشریف دارد، [امّا] همین‌که یک پرده مقابل او قرار بگیرد دیگر از آینه‌ها هیچ‌خبری نیست، و یک‌دفعه می‌بیند هیچ چیزی نیست، تمام شد!

اینها می‌گویند: وجودی که در عالم اعیان هست، مانند عاکسی می‌ماند که در صور مختلف هست. روی این حساب، با این بیانی که ما عرض کردیم، این بیان با بیان خود مرحوم صدرالمتألّهین که قائل به وحدت وجود و کثرت موجود است، در عین وحدت آن، این دو طریقه یک طریقه خواهد بود.

بنابراین طریقهٔ ذوق المتألّهین این نیست که آنها بگویند: ما اصلاً وجودات شخصیّه نداریم. وحدت وجود و وحدت موجود در عین کثرت آنها که کثرت وجود، کثرت موجود است، و این همین

---

[1] مثنوی معنوی، دیباچهٔ دفتر اول.

مبنای آخوند است و در آنجا بحث می‌کند. [یعنی] در عین اینکه ما یک وحدت وجود داریم که آن وجود حقّ است، درعین‌حال یک وحدت موجود هم داریم که همان تجلّی حقّ در خارج است. درعین‌حال می‌بینیم که هم وجودات متعددند، این قلم یک وجود دارد، این قرطاس یک وجود دارد، وجود قلم برای قلم است، وجود قرطاس برای قرطاس است، و هم موجود مختلف است. این که ما الآن داریم می‌بینیم این موجود است دیگر! خواب که نمی‌بینیم! این موجود است. این وجود شخصی آمده و به این ماهیّت خورده و شده قلم، این وجود آمده و به این ماهیّت خورده و شده کاغذ، این وجود شخصی آمده و به این ماهیّت خورده و شده کتاب و امثال‌ذلک.

پس بنابراین، در عین وحدت وجود و موجود منافاتی با کثرت وجود و موجود ندارد؛ این همان مرام و طریق صوفیّه است که عرض کردیم.

تلمیذ: این که وحدت موجود نشد!

استاد: اینکه می‌گویند: وحدت موجود، منظورشان موجود مستقله نیست، وإلاّ به موجود

متکثّره که قائل‌اند. آن شخصی که این حرف را می‌زند وقتی که نگاه می‌کند و می‌بیند که ماهیّت این با ماهیّت آن مختلف است، مگر دیوانه است که بگوید: مثلاً آجر و چغندر یکی است؟! مگر اینکه بگوییم دیوانه است!

تلمیذ: حقیقتش که یکی است ولی ظهوراتش مختلف است.

استاد: حقیقت، وحدت وجود است و ما به آن کاری نداریم، در خارج چه؟

تلمیذ: خارج جنبه‌های صوری دارد.

استاد: خارج اسمش موجود است دیگر؟

تلمیذ: بله.

استاد: بسیار خوب، پس این موجودات متعددند و متکثّر هستند و این حقیقت واحد در صور مختلفه و متکثّره ظهور پیدا کرده است. نمی‌توانید بگویید که موجود نیست!

تلمیذ: مثالی که شما فرمودید خمیره‌اش یکی است.

استاد: خمیره را قبول داریم، این برای وحدت وجود است. حالا آمدیم سراغ صورتش؛ بالأخره آیا این صورت یکی است یا ده تا است؟ نمی‌تواند بگوید که یکی است! چون دارد می‌بیند که این زرد است، این سفید است، این سیاه است، این را که نمی‌تواند انکار بکند!

تلمیذ: این موجود نشد، وجود شد.

استاد: نه، صورت، موجود است و موجود هم متعدد می‌شود. حقیقت، واحد است. این همان طریقی است که مرحوم آخوند می‌گوید. یک‌وقت ما این‌گونه معنا می‌کنیم که آنها می‌گویند: آنچه در خارج هست فقط خواب و خیال است و اصلاً واقعیّت ندارد، یعنی شما خیال می‌کنی که شیرینی است و ترشی است، خیال می‌کنی ترشی است و شوری است، خیال می‌کنی که شوری است و تلخی است! اصلاً ما تلخی و شوری و شیرینی نداریم! اصلاً آجر و هویج و چغندر نداریم! اصلاً ماست و دوغ و کره نداریم! اصلا آسمان و زمین و... نداریم! هیچ چیزی نداریم! آنچه در خارج هست فقط خواب و خیال است! پس بنابراین، شما به‌جای شلغم، چُدن بخور!

تلمیذ: اینها به‌لحاظ ارتباط با وحدت‌وجود می‌گویند.

استاد: آن وحدت وجود به‌حال خودش، آن را قبول داریم.

تلمیذ: اینکه خیال است برای این است که مایه‌اش یکی است.

استاد: پس شما ما را تأیید می‌کنید. آنهایی که آمده‌اند و ردّ کرده‌اند مثل مرحوم مطهّری که

می‌گوید: اینها شبیه دیوانگی و بنگ و... است![1] کلام ایشان جای تأمّل دارد! و الاّ کسی که این حرف را می‌زند قائل نیست که اینها در عالم توهّمات هستند! بالأخره آنها که چای را با قره‌قروت نمی‌خورند، بلکه با حبّه قند و پولکی می‌خورند! اینکه دهانش شیرین می‌شود، آیا احساس شیرینی می‌کند یا می‌گوید خواب و خیال است؟! اگر خواب و خیال است پس با ترشی بخور! پس این را ادراک می‌کند، آن را هم ادراک می‌کند، زید را ادراک می‌کند، [زن و مرد را ادراک می‌کند.] حالا این جناب صوفیّه که قائل به وحدت موجود هستند و همهٔ اینها را خواب و خیال می‌دانند چرا در این موارد می‌روند و بهترینش را انتخاب می‌کنند؟! چرا نمی‌گویند که همهٔ اینها خواب و خیال است؟! وقتی که می‌خواهد پرتقال را از صندوق بردارد، درشت‌ها را برمی‌دارد یا بهترین جنس را انتخاب می‌کند! پس این اصلاً صحیح نیست! بلکه منظور اینها از وحدت وجود و موجود این است که موجودی که

---

[1] مجموعه آثار شهید مطهّری، ج ۶، ص ۵۱۲.

دارند می‌گویند، موجود به حیال و به وجود مستقلّه نیست درقبال هر وجود دیگر که یک تکّهٔ از وجود جدا شده و یک کثرت حقیقیّهٔ موجود را به‌وجود آورده است. آن‌وقت کثرت اعتباریّه می‌شود؛ کثرت اعتباریّه یعنی همین که عکس مختلف است، عاکس یکی است، ظهورات مختلف است، مُظهِر یکی است. این همان مرامی است که خود مرحوم آخوند دارند.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمد و آل محمد

اصطلاحات درس

وجود: یعنی حقیقت بنیادین هستی که در این درس، محل بحث اصلی است که آیا آن، یک امر واحد شخصی و منحصر به خداست (نظر ذوق المتألهین) یا حقیقتی دارای مراتب (تشکیکی) است که هم به خدا و هم به مخلوقات به نحو متفاوت، قابل اسناد است؟ (نظر استاد/ملاصدرا).

واجب‌الوجود: خداوند؛ موجودی که وجودش ضروری، ذاتی و بی‌نیاز از علت است. در این درس بیان می‌شود که "ماهیّتش عین انیّتش (وجودش)" است و کل "وجود" را نزد ذوق المتألهین به خود اختصاص داده است.

ممکن الوجود/ ممکنات: مخلوقات؛ موجوداتی که ذاتاً وجود برایشان ضروری نیست و برای تحقق، نیازمند علت (واجب‌الوجود) هستند. نزد ذوق المتألهین، اینها همان "ماهیّات" هستند که از "وجود" بی‌بهره‌اند و تنها با "جعل" یا "ارتباط" با واجب، ظهور می‌یابند.

ماهیّت / ماهیّات: چیستی یا ذات اشیاء (مثل

انسان بودن، درخت بودن). از نظر ذوق المتألهین، اینها امور حقیقی و اصیل در خارج هستند که از وجود خدا جدایند و خدا آنها را "جعل" می‌کند. از نظر نویسنده، ماهیّات حدود و تعینات وجود شخصی هستند.

وحدت وجود: این باور که حقیقت "وجود" یکی است. متن تفاسیر مختلفی را بررسی می‌کند:

کثرت موجود / موجودات: تعدد و تکثّر واقعی یا ظاهری اشیاء در عالم مانند زید، عمرو، قلم، کاغذ... .چالش اصلی، سازگار کردن این کثرت با وحدت وجود است. ذوق المتالهین این کثرت را در ماهیّات می‌پذیرند. دیدگاه صحیح صوفیه/استاد، این کثرت را به عنوان کثرت تجلیات و صور یا کثرت اعتباری/نسبی می‌پذیرد که به حقیقت واحد بازمی‌گردند.

ذوق المتألهین: نام یک طریقه فکری که حاجی سبزواری به آن اشاره کرده. نظر اصلی‌شان در درس این‌گونه تقریر شده: وجود، واحد و منحصر به خداست؛ ماهیّات اموری حقیقی در خارج و متمایز از وجودند و هیچ بهره‌ای از آن ندارند، اما با "جعل"

و "ارتباط" با خدا ظهور می‌کنند. نویسنده این دیدگاه را نقد می‌کند.

صوفیّه: گروهی که دیدگاه "وحدت وجود و موجود" به آن‌ها نسبت داده می‌شود. در درس تفسیر رایج مبنی بر انکار عالم و سوفسطایی بودن را رد کرده و معتقد است منظور واقعی آنها، وابستگی ذاتی همه موجودات به حق تعالی و "رابط" بودن وجود آنهاست.

وجود شخصی: وجود خاص و متعیّن هر شیء مثل این قلم. استاد معتقد است این وجودات شخصی در عین کثرت، شئون و مراتب همان وجود واحد حق هستند. ذوق المتألهین وجود شخصی را به معنای بهره‌مندی از حقیقت وجود برای ممکنات نفی می‌کنند و آن را منحصر در "وجود شخصی واحد" خداوند می‌دانند.

واحد شخصی: در درس، این ترکیب عمدتاً برای تأکید بر یگانگی و انحصار وجود خداوند در دیدگاه ذوق المتألهین به کار رفته است.

اصالت وجود: اگرچه صریحاً تعریف نشده، اما

به دیدگاهی اشاره دارد (منسوب به ملاصدرا است) که "وجود" را حقیقت اصلی و بنیادین می‌داند و ماهیّت را امری اعتباری یا حدّی برای وجود تلقّی می‌کند. در مقابل دیدگاه ذوق المتألهین قرار می‌گیرد.

اصالت ماهیّت: به لازمهٔ دیدگاه ذوق المتألهین در مورد ممکنات اشاره دارد؛ چون ممکنات از وجود بی‌بهره‌اند، پس واقعیّت خارجی آنها باید به ماهیّتشان باشد.

جعل: در دیدگاه ذوق المتألهین، عملی که خدا با آن ماهیّات را در خارج "سیخ می‌کند" یا محقق می‌سازد، بدون آنکه به آنها وجود بدهد. نویسنده در چیستی این جعل و سازگاری‌اش با اصل سنخیّت تردید می‌کند.

ارتباط/ تعلّق: پیوند میان ماهیّات و وجود واجب در دیدگاه ذوق المتألهین که باعث ظهور ماهیّات می‌شود. ماهیّت این ارتباط (آیا اضافه اشراقیّه است یا مقولیّه؟) مورد سؤال نویسنده است. در دیدگاه نویسنده، این تعلق، خودِ وجود ممکنات (وجود رابط) است.

اضافهٔ اشراقیّه: رابطه‌ای وجودی، یک‌طرفه و قوام‌بخش که در آن، یک طرف (معلول) تماماً وابسته به طرف دیگر (علت) است و وجودش چیزی جز این وابستگی نیست. نویسنده این را به عنوان تفسیری برای "وجود رابط" مطرح می‌کند و آن را به عنوان تبیین ارتباط نزد ذوق‌المتالهین به چالش می‌کشد.

اضافهٔ مقولیّه: نوعی نسبت عرضی بین دو چیز که تحت یک مقوله (مانند کم، کیف، وضع و...) قرار می‌گیرند و معمولاً مستلزم وجود مستقل دو طرف نسبت است. متن استدلال می‌کند که ارتباط ماهیّات با خدا نزد ذوق المتألهین نمی‌تواند از این نوع باشد.

سنخیّت: اصل تناسب بین علت و معلول. استاد با استناد به این اصل، دیدگاه ذوق المتألهین را نقد می‌کند که چگونه وجود محض و بی‌ماهیّت (خدا) می‌تواند ماهیّات متباین با خود را جعل کند (مثال ماست و خیار).

افاضه: فیضان و بخشش وجود یا کمال از سوی

مبدأ (خدا). استاد می‌گوید اگر خدا افاضه می‌کند، باید از سنخ خودش یعنی وجود (در مراتب مختلف) باشد، نه ماهیّت.

مراتب تشکیکی: ذومراتب بودن یک حقیقت واحد (مانند وجود یا نور) از نظر شدّت و ضعف، کمال و نقص. این مفهوم راهی برای جمع بین وحدت حقیقت وجود و کثرت موجودات در دیدگاه نویسنده/ملاصدرا است.

حدود وجود: ماهیّات به عنوان تعیین‌کننده و محدودکننده مراتب مختلف وجود در نظر گرفته می‌شوند (مانند ماهیّت شلغم یا هویج که حدّی برای وجود است).

امور حقیقی: چیزهایی که واقعیّت خارجی و اثر عینی دارند (مانند کلنگی که سر را می‌شکند). در مقابل امور اعتباری و خیالی قرار می‌گیرند. متن تأکید دارد که ماهیّات در خارج (مثل سنگینی کتاب) امور حقیقی هستند.

امور اعتباری: امور قراردادی یا ذهنی که واقعیّت خارجی مستقلی ندارند. متن این را به عنوان تفسیر نادرست از دیدگاه صوفیه (که عالم را خیال بدانند)

رد می‌کند.

امور انتزاعیّه: مفاهیمی که ذهن از امور خارجی انتزاع می‌کند. طبق تقریر دیدگاه ذوق المتألهین، مفهوم "موجود" که بر ماهیّات حمل می‌شود، یک امر انتزاعی است نه وصف حقیقی آن ماهیّات.

تجلّی: ظهور و آشکار شدن حقیقت واحد (حق تعالی) در مظاهر و صورت‌های گوناگون (مخلوقات). کلید فهم دیدگاه صحیح صوفیه/استاد در باب وحدت وجود و کثرت موجودات.

وجود رابط: نحوه وجود ممکنات در دیدگاه صحیح عرفانی/حکمت متعالیه. وجود آنها استقلالی ندارد و عین ربط، فقر و وابستگی به واجب‌الوجود است. این وجود همان "اضافه اشراقیّه" به واجب است.

.